

نشست ششم:

ما روان را بدانسان که فهمیده دیگرانست نمیشناسیم.

برای این نشست گفتگویی در اندیشه میداشتم. ولی میباید آنرا بکنار گزارم. امروز جوانی کتابی بدست من داد که چون نگاه کردم دیدم از نوشته های شادروان دکتر ارانیست که زیر عنوان «بشر از نظر مادی» بچاپ رسیده و چند ساتی^۱ را از آن خواندم. اینست میخوام گفتگومان در آن زمینه باشد.

آن جوان میخواست من این کتاب را خوانده در برابرش کتابی نویسم. من از اینجا به نکته ای پی بردم. ما چون نام روان می بریم و آنرا جز تن و جان می شماریم، از اینجا یک بد فهمی بمیان می آید. کسانی می پندارند که ما درباره روان همان باور را میداریم که صوفیان و پیروان کیشها داشته اند.

صوفیان و پیروان کیشها تن را قالبی یا قفسی شناخته همه کارهای آدمی و نشانه های زندگی را که دروست از آن روان می شماره اند. کسانی می پندارند که ما نیز به آن باوریم و اینست جستجوهای را که دانشمندان درباره آدمی و همبستگی دریافتها و سُهشها^۲ به آن کرده اند به آخشیج گفته های ما می شناسند.

بارها دیده ام کسانی چنین ایراد میگیرند: کسیکه خشم میگیرد می بینیم که تنش میلرزد. کسیکه شرم میکند رنگش سرخ میشود. اگر اینها از روانست پس به تن چکار دارد؟! از این ایرادها و مانند های آن پیداست که سخنان ما را نفهمیده اند. چیزی شنیده و از دور ایستاده به ایراد پرداخته اند.

من در نشستهای گذشته روشن گردانیدم که خواست ما از گفتگویی که در باره روان میکنیم بیش از همه نشان دادن سرشت نیک و ستوده آدمیست، نشان دادن آن گوهریست که آدمی فزونتر از جانوران میدارد و او را برگزیده آفریدگان میگرداند. بهر حال ما روان را بدان گونه که فهمیده صوفیان و پیروان کیشها بوده نمی شناسیم.

آن سخنانی که دانشمندان درباره دریافتها و سُهشهای آدمی و همبستگی آنها با مغز میگویند، ما هیچگاه انکار نمی کنیم و هیچگاه خواستمان آن نیست که همه کارها از روانست و خود یکسره آنها را به انجام میرساند. هیچگاه خواستمان آن نیست که تن آدمی همچون غلاف یا قفس است.

ما در نوشته های خود بارها مثل زده گفته ایم: داستان تن و جان با روان داستان اسب با سوار آنست. یک آدمی که سوار اسب گردیده پیداست که اسب جدا و سوار جداست و هریکی از آنها سُهشها و دریافتهای دیگری میدارد که چه بسا با هم نا سازگار است. ولی اگر سوار توانا باشد لگام اسب را استوار گرفته او را راه تواند برد و خواهاکها و سُهشهای خود را بدستیاری آن بکار تواند بست.

^۱ - سات = صفحه (ویراینده)

^۲ - سُهش = احساس (ویراینده)

این مثل برای روشنی سخنست و در اینجا این نکته را روشن میگرداند که تن و جان در تنهایی چیز است و دارای سهشها و دریافتهها میباشد. روان نیز سهشها و دریافتههایش را بدستیاری همان تن و جان بکار می بندد. افزار کارهای او تن و جانست.

روزی یکی چنین میگفت: «کسیکه مریض میشود ما می بینیم حواس او نیز از کار می افتد». این را دلیل میآورد که دریافتهها و سهشهای آدمی همه از تن مادی اوست و میخواست ایرادی بگفته های ما بگیرد.

گفتم: سخنتان درباره بیمار راستست. ولی ما نخواهیم توانست با این ایرادها از سخنانیکه درباره روان گفته ایم و خود چیزهای بسیار روشن و آشکار است باز گردیم. اگر دشواریهایی در میانست باید دانشمندان یا ما از راهش به آنها درآیم و دشواری را از میان برداریم. مثلاً داستان بیمار و از کار افتادن دریافتهای او که شما میگویید، ایرادی بما نیست. زیرا ما نگفته ایم که روان خود یکسره در می یابد یا کارهایی به انجام میرساند. کارهای روان بدستیاری تن و جانست و چون تن و جان بیمار بود، روان از کار باز خواهد ماند.

این کسان باید کتابهای ما را بخوانند و سخنان ما را نیک فهمند. اما درباره کتاب دکتر ارانی، چند ساتی را که از آغازش خواندم، شادروان دکتر بگفتگو از آدمی پرداخته و آنرا از دیده دانشهای مادی زیر جستجو گرفته. آنچه من دیدم در این زمینه است که سرچشمه همه دریافتهها و سهشهای آدمی مغز اوست، و برای بسیاری از دریافتهها و سهشها جایگاهی در مغز نشان داده است. این جمله ها را برای نمونه از گفته های او می آورم:

«در دوره های گذشته روح را موجود مستقل میدانستند. حکمای قدیم یونان مانند بقراط محل روح را در سلسله عصبی میدانستند. دکارت روح را موجود سیالی فرض میکرد. عرفان عقیده داشت روح بجسم عاشق میشود. علم جدید خط قرمز بروی این موهومات کشیده ثابت نموده است که روح بعنوان موجود مستقل وجود ندارد بلکه مجموعه ای از خواص ماده است.

هوش، ذکاوت، اراده، از خواص طبقه خاکستری خارج دماغ بزرگ است. اگر دماغ کبوتری را بردارند نمیمیرد. ولی اراده وی سلب میشود. مثلاً اگر غذا بدهند میخورد و هضم میکند و اگر ندهند و دانه را نزد وی بریزند (نمی خورد) و از گرسنگی میمیرد.

در این باره نخست باید دانست که این گفته ها پیش از سخنان ما گفته شده. سخنان ما تازه تر از اینهاست. اگر دکتر ارانی زنده بودی و سخنان ما را شنیدی گمان بیشتر آنست که تکانی در اندیشه او پدید آمدی.

دوم این چیزها که دکتر ارانی و دیگر پیروان فلسفه مادی نوشته اند هنوز بیگمان نشده و کسانی از دانشمندان اروپا آخشیج آنها را نوشته اند. از جمله فلاماریون دانشمند ستاره شناس فرانسه ای کتابی زیر عنوان «رازهای مرگ» نوشته که بفارسی نیز ترجمه شده که باشد کسانی از شما آنرا خوانده اند. در این کتاب فلاماریون بگفتار درازی در برابر گفته های پیروان مادگیری برخاسته، و چون برخی از نوشته های او در خور ارجست تکه هایی نیز از آن بعنوان نمونه برایتان میخوانم. میگوید:

«حال بینیم مغز چیست؟ مغز عضو فکر است و در این تردیدی نیست. ولی از طرف دیگر برخلاف عقاید متقدمین تمامی آن نیز برای فکر و زندگی لازم نیست. دوست دانشمند من (ادموند پریه) در فرهنگستان علوم

در جلسه ۲۲ دسامبر ۱۹۱۳ چنین گفت: مردی مغزش به یک مجموعه چرکی مبدل شده بود و معهذاً بدون هیچگونه درد و اختلال روحی تا یکسال بزیست.

در ژوئیه ۱۹۱۴ دکتر هالوپر در هیئت جراحان چنین بیان کرد: دختر جوانی بواسطه سقوط از قطار مغزش آسیب دیده بود. قسمتی از استخوان را برداشتم و در معاینه مغز دیده شد که قسمت عمده آن بکلی له شده است. اگر چه معالجات طبی نمی توانند عضو لطیفی چون مغز را پس از له شدن بحال اولیه برگردانند معدلک بیمار نجات یافت.

در ۲۴ مارس ۱۹۱۷ در فرهنگستان علوم، دکتر کپن سرباز مجروحی را عمل کرد و قسمتی از مغز را برداشت. مریض شفا یافت بدون آنکه در حالات روحی او اختلالی ایجاد شود. از این مثالها فراوان میتوان ذکر کرد. ولی به اطاله کلام^۱ نپردازیم. چیزیکه هست در این قبیل موارد قسمتی از مغز باقی خواهد ماند و همین یک قسمت و لو آنکه مقدار کمی هم باشد، مورد استفاده روح قرار خواهد گرفت.

اگر متخصصین فن کالبد شکافی، روح را در نوک چاقوی خود نمی یابند به دلیل اینست که روح آنجا نیست و اگر پزشکان و فیزیولوژیستها قوای روحی انسانرا خاصیت ماده مغز می پندارند در اشتباه بزرگی هستند. در وجود انسان غیر از ماده خاکستری و سفید مغز چیز دیگری هم هست».

اینهم گفته های فلاماریون. اگر چه من به این دانشمند فرانسه ای چندان دلگرمی نمی دارم و بسیاری از سخنان او در همین کتاب جز از روی پندارپرستی نیست، ولی چون این تکه ها رویه^۲ دانشی میدارد و داستان آزمایشهایست که دانشمندانی کرده اند میباید ارج گزاریم و شما می بینید که اینها بوارونه گفته های دکتر ارانیست. اینرا می گویم تا بدانید که این سخنان در میان خود دانشمندان بیچون و چرا نگردیده.

اگر گفته های دکارت و دیگران درباره روان خام میبوده دلیل این نیست که هرچه پیروان مادیگری در برابر آنها گفتند بیچون و چرا پذیرفته شود.

سوم این جستار که دریافتها و خواهاکها همبستگی با مغز دارد چندان که پنداشته میشود، ناسازگار با گفته های ما نیست. زیرا چنانکه بارها روشن گردانیده ایم ما جانوران را بهمان گونه می شناسیم که دانشها نشان میدهد. درباره کارهای تنی و مغزی آنها هرچه دانشمندان با دلیل بگویند ما پذیرفته ایم و می پذیریم. آدمی نیز از روی سرشت جانی همانحال را دارد. اگر این روشن گردیده که سرچشمه دریافتها و خواهاکهای آدمی مغز اوست ما در زمینه دریافتها و خواهاکهای جانی ایرادی نخواهیم داشت. اینها ناسازگار با گفته های ما نیست.

گفتگوی ما همه درباره دریافتهای روانیست. گفته های پیروان مادیگری در این باره با آمیغهایی که ما میدانیم راست نمی آید. نیک روشنت که جستجوی آنان در این زمینه خامست، نارساست.

^۱ - اطاله کلام = درازی سخن (ویراینده)

^۲ - رویه (بر وزن مویه) = ظاهر، صورت (ویراینده)

زیرا چنانکه دیدید آنان این بخش از خیمها و دریافتهای آدمی را کم شناخته بلکه هیچ شناخته اند و آدمی را از هر باره با چهارپایان یکسان گرفته از برتریها و فزونیهای آدمی که بسیار روشنست چشم پوشیده اند. دیگر چه خامی بدتر از این؟! چه نارسایی بیشتر از این?!.

آنگاه ما دلیلهای روشن بلغزش فهمها و اندیشه های این دانشمندان میداریم. چنانکه یکبار دیگر هم گفته ام دکتر ارانی درباره اندیشه و مغز آدمی چنین می نویسد: «فقط با مغز میتوان فکر کرد. مغز ماده و فکر یکی از خواص این ماده است. تجربه بما نشان میدهد که اگر محیط مادی (نور، درجه حرارت، رطوبت و غیره) تغییر کند در ساختمان و طرز عمل موجود زنده نیز تغییرات نظیر آن بظهور میرسد. مغز نیز کاملاً تابع آن قانونست». ما همین جمله ها را به رسیدگی گزاریم:

اینها از دیده دانشها راستست. از روی برداشتی که دانشها و فلسفه مادی برداشته است نه تنها اندیشه، همه سهشها و دریافتهای از «خواص» ماده است.

ولی از آنسو اگر این جمله ها راستست باید درجهان نیک و بد و زشت و زیبا نباشد. زیرا نیک و بد و زشت و زیبا بسته به اندیشه یا دریافت آدمیست. در حالیکه اینها نیز بسته به «محیط» است که اگر عوض شد اندیشه یا دریافت نیز عوض خواهد شد. مثلاً شما چیزی را در اینجا نیک می شناسید. ولی اگر بجای دیگری رفتید یا حالتان دیگر شد چه بسا که آنرا بد شناسید.

پیروان فلسفه مادی همین را پذیرفته اند و چنانکه گفته ایم یکی از هوده های بسیار زیانمند مادیگری همین نشناختن نیک و بد می باشد. زیرا این عنوان بدست دغلکاران و هوسبازان و بدکاران داده است که به هر کار پست و بدی که میخواهند برمیخیزند و چون کسی ایراد گرفت که این کار بدیست بفسلفه بافی پرداخته میگویند: نیک و بد چیست؟! هر کسی هر چیزی را که خواست نیک می شناسد نخواست بد می شمارد!

از آنسو بسیاری از مردم شنیده و یاد گرفته اند «طرز تفکر هر کسی جداست. بسته به ساختمان مغز است». اینها را دستاویز گرفته اند که در برابر آمیغها بایستند و بهیچ راهی در نیایند.

در حالیکه اینها همه غلطست. آنچه انکار کردنی نیست نیک و بد است. همان فیلسوف مادی اگر شبی دزد بخانه اش رود و کالایش را بُرد، آنرا بد خواهد شمرد و در جستجوی دزد بوده او را بدادگاه خواهد کشانید، و اگر دزد فلسفه خودش را به رُخش کشیده گفت: «من کار بدی نکرده ام. دزدیدن کالا چون بزبان شماست آنرا بد می شمارید، ولی من آنرا بد نمی شمارم» از این فلسفه خواهد رنجید.

اکنون به این چکار کنیم؟ آیا آن جمله های دانشمندان دکتر ارانی را بپذیریم و یا اینرا (بودن نیک و بد را) که در خور هیچ انکاری نیست؟! آیا این دلیل بُرنده بخامی و نارسایی گفته های این دسته از دانشمندان نمی باشد؟! در این چهار و پنج هفته که ما در نشستهای خود سخن از روان میرانیم، در بیرون نیز کسانی با من برمیخورند و گفتگوهایی میرود و من گفته های پیروان مادیگری را هرچه بیشتر میشنوم خامی آنها را بیشتر می بینم.

دو روز پیش با کسی برخوردم چنین آغاز سخن کرد: «نیکی و بدی نسبی است. نیک مطلق و بد مطلق در جهان نیست. مثلاً مردی تا جوان است از دیدن زنها خوشش می آید و لذت میبرد. ولی چون پیر شد و قوای جوانی را از دست داد دیگر از زن ها لذت نمی برد».

گفتم: این سخن بسیار پرت است. گفتگو بر سر خوش آمدن و لذت بردن نیست. داستان نیک و بد جز اینهاست. شما چه بسا از چیزی خوشتان بیاید ولی در همانحال آنرا بد شناسید. منم مثل از زن می زنم: یک زن شوهرداری شما به او تماشا می کنید و خوشتان می آید. ولی در همانحال اگر به فرجاد^۱ خود بازگردید و خرد خود را داور گردانید، آن کار را بد خواهید شناخت و خود را خواهید نکوهید، و این دریافت یا باور همیشه با شما خواهد بود و هیچ چیزی آنرا دیگر نخواهد گردانید. اگر پیر شوید، یا بیمار گردید، اگر بسفر بروید، یا بزندان بیفتید، هیچیکی از اینها در آن باور یا دریافتان نخواهد هُنايید.^۲

از این سخن من به اندیشه فرو رفت و با آنکه نتوانست پاسخی دهد نخواست از گمراهی باز گردد و بلغزش خود بخستود.^۳

این یک نمونه ایست که اندیشه هاشان تا چه اندازه کم ژرفاست و چگونه از چیزهای بسیار آشکار ناآگاه می باشند.

معنی آن جمله های دکتر ارانی اینست که ما بخرد (یا نیرویی در آدمی که نیک و بد و سود و زیان را بازشناسد) باور نداریم و پیروان مادیگری همین کار را کرده اند که خرد را نمی پذیرند. درحالیکه ما در زمینه خرد و کارهای آن روشن ترین سخنان را گفته ایم و نپذیرفتن آن جز زورگویی نتواند بود، و چون در این زمینه در نشستهای گذشته سخن رانده ایم، در اینجا دوباره به آنها نمی پردازیم.

آنچه بیشتر مایه افسوسست اینست که با این کاوشهای نارسا، به آن پافشاری درباره مادیگری و هوده های آن برخاسته یکرشته آموزاکهای^۴ بسیار زیانمندی را در میان مردم پراکنده اند که نمونه ای از آنها گفته های نیتچه آلمانست.

دکتر ارانی در همین کتابش از مردان دروغگوی شارلتان گله کرده می نویسد: «گاه یک عده پیدا میشوند که تحت تأثیر منافع طبقاتی خود در علم هم تقلب میکنند، دروغ میگویند. دروغگویی در علم وقیحترین اقسام کذبست».

من نیز میخواهم از این دانشمندان مادی بگله پرداخته بگویم: گاهی کسانی پیدا می شوند که با لغزشهای فهمی خود زیانهای بزرگ بجهان رسانند و با بدآموزیها عنوان بدست بدکاران دهند.

دکتر ارانی از دست صوفیان نالیده و جا داشته. چه صوفیان از روی یک پنداری (پندار وحدت وجود) به جنبش افتاده و بسخنان دور و درازی که هم بدآموزی میبوده هابهوی بجهان راه انداخته اند و میلیون ها مردم را از

^۱ - فرجاد = وجدان (ویراینده)

^۲ - هنايیدن = اثر کردن (ویراینده)

^۳ - خستويدن = اعتراف کردن، اقرار کردن. (ویراینده)

^۴ - آموزاک = تعلیمات (ویراینده)

راه راست بکنار گردانیده اند. من ناچارم بگویم که پیروان مادیگری همان کار صوفیانه را کرده اند. راستست که اینان راه دانش را می پیمایند و ما به آن ایراد نداشته خرسند می باشیم. چیزیکه هست اینان نیز شیفته جستجوهای نارسای خود گردیده گردن افراشته اند و به یک رشته بدآموزیهای زهر آلودی زبان گشاده آنها را میان مردم پراکنده اند.

بدآموزی های مادیگری در زیانمندی بجهان کمتر از بدآموزیهای صوفیگری نیست. دعوی «انی انا الله» که شبلی یا جنید میداشته اند، در شگفت انگیزی و دوری از فهم و دریافت، فزونی به انکار نیک و بد یا نپذیرفتن خرد که از هوده های مادیگری میباشد نداشته است. بهتر است پیروان مادیگری جمله های سراپا زهر نیتجه را به پیش چشم آورند و از چگونگی راه و کار خود آگاه گردند.

یکی از هوده های صوفیگری آن میبود که مردان بیغیرت و تنبلی دستاویز^۱ یافته در رخت درویشی به مفتخوری می پرداختند و با گردن کلفت در بازارها گدایی می کردند. یکی از هوده های مادیگری نیز اینست که مردان شسته و رفته درس خوانده بدستاویز نبرد زندگانی کلاهبرداری میکنند و بدزدی می پردازند و شرمی بخود راه نمی دهند. اگر صوفیگری برای توده گل مولاهای پست و چرک آلوده را پدید آورده، مادیگری نیز این مردان «شسته و رفته بی همه چیز» را بیرون ریخته است.

مرا شگفت افتاده که یکی از همراهان دکتر ارانی کتابی بنام «بیولوژی و فلسفه زندگی» نوشته و بچاپ رسانیده و در آن کتاب در میان ستایشهایی که از پیشرفت دانشها کرده این جمله بسیار نابجا را گنجانیده: «میتوان گفت که از خیلی جهات شیمی بشر از شیمی خالق تجاوز کرده است!».

من نمی دانم به این جمله چه نیازی بوده؟! اینها چرا راه خود را نمی پویند؟! این چه بادیست که در مغز های آنان پیچیده است؟! بهتر است اینها بیاد آورند که دانشها که شما به آنها مینازید و به پشت گرمی آنها بچنین سخنانی می پردازید، با همه پیشرفت دویست ساله امروز اگر بحسابش رسیم زیانهایش بجهان و زندگانی کمتر از سودهایش نبوده است. در همین جنگ شش ساله بود که ملیون ها جوانان نازنین قربانی آن دانشها شدند و شهرهای بزرگی همچون لندن و برلن و استالینگراد ویرانه گردیدند.

به بی ارجی دستگاه شما چه دلیلی بهتر از این که دانشها بجای سود زیان می رسانند! به درماندگی شما چه دلیلی روشن تر از این که با همه آن دانشها راه آسوده زیستن و از خوشیها بهره جستن را نمیدانید! با اینحال چه زشتست که شیفته خود باشید و بچنین جمله های نابجایی پردازید.

در این باره بیش از این سخن نمی رانیم. این اندیشه که دیگران هرچه نوشتند یا هرکسی هرچه پرسید ما باید یکایک پاسخ دهیم راست نیست. ما در این گفتگوها یک کار دانشی را بگردن نگرفته به این معنی نخواسته ایم که چبود^۲ روان را روشن گردانیم و هر دشواری که در میانست به آسانی رسانیم. این کار ما نیست.

^۱ - دستاویز = بهانه (ویراینده)

^۲ - چبود = ماهیت، چه بودن (ویراینده)

در این باره راستی آنست که تاختی از سوی پیروان مادیگری به دین شده بود و ما خواسته ایم تاخت آنها را بازگردانیم. ما را همین اندازه بسست که نارسایی - بلکه نادرستی - اندیشه های آنان را روشن گردانیده آنانرا هوشیار سازیم که در جستجوهای خود باریک بینی بیشتر کنند و چیزهایی را که تاکنون بدیده نمی گرفتند بگیرند. درباره روان اگر بجستجوهای بیشتر نیاز هست باید اینکار را هم دانشمندان به انجام رسانند. ما را در آن باره کاری نیست.

در این نشست در میان گفتگو از کتاب شادروان دکتر ارانی چند نکته را روشن گردانیدم:

- ۱- چیزهاییکه پیروان مادیگری درباره دریافتهها و سهشهای آدمی و همبستگی آنها با مغز نوشته اند بی چون و چرا نیست و کسانی از خود دانشمندان وارونه آنها نوشته اند.
- ۲- از آن نوشته ها آنچه درباره جانوران و یا درباره سرشت جانی آدمیست ما را با آن سخنی نیست، و آنچه درباره سرشت روانی است گفته های ما در آن باره چندان استوار است که دانشمندان باید بپذیرند و بناراستی گفته های خود خستوان گردند.
- ۳- نیازی به آنکه درباره چبود روان بسخن پردازیم و آنها از هر باره روشن گردانیم و یا به هر پرسشی پاسخ دهیم نداریم و این کار ما نیست. ما را همین اندازه بس که تاخت مادیگری را از خود باز گردانیم.

واژه نامه

معنی	واژه	معنی	واژه
بدست آوردن	توزیدن	جزیره	آبخوست
مبحث	جُستار	آفرینش	آفرش
افزار جنگ	جنگاچ	قصد	آهنگ
لرزان از سرما	چایان	کشیده	آهیخته
از سرما ناآسوده شدن	چاییدن	حاجت	آیفت
مجادله	چُخَش (بر وزن جهش)	حقیقت	آمیغ
مجادله کردن	چخیدن	ضد	آخشیج
ماهیت	چبود	تعلیمات، آنچه آموزند	آموزاک
ایراد، عیب	خُرده	عیب	آک
عادت	خوی	فرض	انگار
سرشت، خلق	خیم	فرض کردن	انگاریدن؛ انگاشتن
معترف	خستوان	باعث، محرک	انگیزه
اقرار کردن	خستویدن	قدر	ارج
آنچه خواسته شود	خواهاک	بزرگ شدن	بالیدن
قضاوت	داوری	بزرگی	بالش
لازم	دربایست	در نظر گرفتن	بدیده گرفتن
بدفهم	دژ فهم	تحمل کردن	بر تافتن
وحشی	دژ آگاه	انتظار داشتن	بیوسیدن
درشت رفتار، بد رفتار	دژ رفتار	تحریک کردن	بر آغالانیدن
بهانه	دستاویز	وظیفه، واجب	بایا
حصه، سهم	رُسد (بر وزن سید)	یکدفعه، بکلی	بیکبار؛ بیکباره
صورت، ظاهر	رویہ (بر وزن مویه)	خدمت	پرستش
صفحه	سات	خدمت کردن	پرستیدن
محسوس	سُترسا	توجه	پروا
طبیعت	سپهر	بلا	پتیاره
حکومت	سررشته داری	اذن، اجازه	پرگ (بر وزن برگ)
شور، مشورت	سکالش (بر وزن گشایش)	اذن دادن	پرگیدن
شور کردن	سکالیدن	ناپاکی	پلشت
خیال، وهم	سُمد (بر وزن نبرد)	ناپاک گردیدن	پلشتیدن
احساس، حس	سُهش (بر وزن جهش)	خیال، زعم	پندار
احساس کردن	سپیدن	عذر خواهی کردن	پوزیدن

پیکره	عکس	شَدَسیدن (بر وزن برچیدن)	دریافتن با یکی از حواس
واژه	معنی	واژه	معنی
شوند (بر وزن بلند)	باعث		
صده	قرن		
فرجاد	وجدان ، ضمیر		
فهلیدن	مشغول گردیدن		
کما بیش	تقریبا		
کُنّاك	اعمال ، آنچه کنند		
گزارش	تأویل		
گُزیر	تصمیم		
گُزیریدن	تصمیم گرفتن		
نابوسان	غیر منتظره		
نیایش	التماس ، تضرع		
نیاییدن	نیایش کردن		
هُنایش (بر وزن همایش)	تأثیر ، اثر		
هُناییدن	تأثیر کردن		
هُناینده	موثر		
هوده	نتیجه		
یارستن	جرات داشتن، دلیری کردن		
یکه	فرد		